

مفهوم آزادی در میان ملل باستانی

ترجمه بقلم آقای حسینعلی سلطانزاده پسیان

ملل پیشین و قتیکه بدفاع از آزادی بر میخواستند از کلمه آزادی مفهوم معینی را در نظر داشتند که منطبق با یکی از علائق ضروری و ساده آنان بود، بدینمعنی که میخواستند شهرهایشان از خرابی مصون بماند و کشورشان بدست دیگران غارت نشود و افرادشان را باسیری نبرند. در نظر یونانیان آزادی بالاخص ازرش و اهمیتی بیشتر داشت. شاید عمیقترین نظریات فلسفی کلاسیک این بوده باشد که طبیعت و خدایان از یکطرف و بنی نوع بشر از طرف دیگر هر کدام سجایا و صفات ثابتی دارند که نتیجه آن ضرورت تقوی و برقراری یک فلسفه واقعی و حصول نشاط و خوشبختی بجزان وافی و وجود فنون طبیعی لازم است. یونانیان تصور میکردند که این اصول ابدی را بهتر از سایر ملتها درک کرده اند و درین تصور حق با آنان بود زیرا که بعد معتنا بهی خرافات را بدور انداخته بودند و در امر حکومت آزمايشپاشی کرده زندگی را بصورت يك فن معمول در آورده بودند. بهمین جهت و قتیکه ملت یونان در صدد دفاع از آزادی خود بر میآمد منظور آن ملت فقط حق آزاد زیستن نبود بلکه یونانیان میخواستند خوب زندگی کنند و برخلاف سایر ملتها در دوران زندگی خود دنیا و طبیعت بشر را مورد مطالعه و آزمايش عمومی قرار بدهند.



ژرژ سانایانا

که در همین ماه گذشته از جهان درگذشت نامدارترین حکیم و شاعر و نویسنده اسپانیایی در عصر حاضر بود. وی بیشتر دوران زندگی خود را در امریکا گذراند و آثار بسیاری از خود بجا گذاشت. مقاله ای که اکنون چاپ میشود شیوه فکر او را بخوبی مینمایاند « مهر »

این آزادی یونانیان از احاطه کشف موجبات سعادت طبیعی و بکار بردن آنها و همچنین از احاطه رشد قوای عقلی آنان و امکان اینکه با خدایان و با همدیگر بمسالمت و محبت بسر ببرند، همان نیروئی را بوجود آورد که آثار آن در واقعه ترموپیل بصورت جانبازی و فداکاری و در جنگ سالامیس بشکل پیروزی نمایان گردید.

همچنانکه بلاد یونان در دنیا بحمايت و نگهداری از آزادی برخاسته بودند فلاسفه یونان هم در داخل آن کشور بهمین کار مشغول بودند و در هر دو مورد کیفیت امر یکسان بود، یعنی منظور از

آزادی آن نبود که هدف مشخصی در میان نباشد و کارها را بسهل انگاری بر گزار کنند بلکه برعکس میخواستند که لااقل خود افراد با استفاده ازین آزادی مقررات و اصول دقیق تری برای خویش در نظر بگیرند و درصدد کشف و تنظیم وسایل و موجبات خوشبختی حقیقی برآیند. بسیاری ازین پیشقدمان عالم تفکر و تعقل از جمله اشخاص اصولی بسیار سرسخت بودند که از هیچ مخالفتی باک نداشتند بطوریکه بعضی از آنان رایجترین آداب و رسوم و عقاید یونانی را از قبیل اساطیر و رسوم پهلوانی و حتی موضوع تعدد و کثرت و حرکت فیزیکی را مورد انتقاد قرار میدادند. این عده در شهرهای پر جمعیت و پر شور و غوغای یونان مردم را بتجرید و عدم تألم و پیروی از سکوت خاص فرقه لادریه دعوت میکردند. جماعتی دیگر بزندگی لطیف تری می پرداختند که در آن موسیقی و وعظ و هدایت سهم بسزائی داشت و رموز و اسرار ماوراء طبیعی فراوان بود. اینان دارای مجامع سری مخصوصی بودند که تا حدی هم جنبه سیاسی داشت.

فلاسفه کلبی رسوم اجتماعی جاری را مسخره کرده و بصورت گدایان و طفیلی های بد دهن حتی المقدور زندگی خود را سروسامانی میدادند. خود طبقه محافظه کار که افراد آن غالباً هوش و کیاستی واقع بینانه داشتند طرفدار اصول و باصطلاح رادیکال بودند و افلاطون بمنظور حفظ آزادی بتحریر شدیدترین منشورهای افراطی «میلیتاریستی» و «کمونیستی» مبادرت ورزید.

این منشور در واقع غزل خدا حافظی آزادی بود و بمنزله نسخه ای بود که میبایست پیرو مرد فرسوده علیلی بار دیگر نیروی جوانی بخشد تا بتواند با یک فضیلت فوق بشری زندگی را از سر گیرد. اما آن مرد پیر نسخه افلاطون را بکار نبرد و مرگ را مرجح شمرد.

در آن روز گاران بسیاری از مردم بر آن طیبیان روان زنده کن که هر یک مدعی داشتن علاج قطعی و نهائی بودند میخندیدند، همچنانکه خود ما را نیز گاهی ازین ادعاها خنده میگیرد. با وصف این در پشت شور و غوغا و اختلافات این گروههای مختلف ایمان مشترکی وجود داشت و همه آنها معتقد بودند در جهان فقط یک طریقه عقلانی طبیعی میتوان یافت که دسترسی بان از طریق استدلال و تفکر مقدور است و اگر بشر بوسیله همین استدلال و تعقل اعتدال پیدا کند میتواند آن طریقه را بکار ببرد.

از آن ایام ببعده بشر همچنان بسر کشی و انجام گسیختگی ادامه داد و مانند وحشیان آزادی را آنچنان در وتوحش مستحیل ساخته است که حالا دیگر بزحمت میتوانیم فرضیه کلاسیک بلاد و فلاسفه یونان را در مغز خود پیورانیم و در نظر داشته باشیم که آزادی حقیقی وابسته بوجود یک سازمان و یک انضباط علمی جامعی است که لازمه آزادی مردان کامل العیار میباشد.

روزی که بت پرستی و شرک از میان رخت بر بست کلیسای مسیحی مفهوم کلاسیک آزادی را قبول کرد. البته درین دوره برای انجام مسائل مهم سیاسی زمینه دیگری فراهم ساختند و برای تأمین سعادت که مقدور و در خور افراد بشر بود آزمایش تازه ای پدید آمد. اما

این فرضیه همچنان پایدار ماند که حدود قدرت بشری و فوق بشری ثابت و مشخص است و وظیفه دستگاه تعلیم و تربیت و قانون و مذهب آنست که کار آندورا هم آهنگ سازد. در آن ایام عقیده بر این بود که غایت حیات حصول نجات ابدی است و مایه آن در روان خود انسان وجود دارد و برای اینکه این منظور نهائی حاصل گردد علم مثبتی هست که در اختیار اولیای کلیسا است و از آن نیمی معلوم و نیم دیگر منوط بآزمایش است. بطور کلی و عبارت ساده تر منظور از نجات یا سعادت ابدی تأمین صحت مزاجی افراد است و مذهب در واقع راهنمای بهداشت عمومی بود.

بنابراین اولیای کلیسا با آنکه در مورد آزادی نظر گمراه کننده گذشت و اغماض نداشتند و آنرا مایه تفرقه معنوی و فکری میدانستند اصولاً از جهات دیگر خود را مأمور استخلاص افراد بشری میسرمدند و برای انجام دادن باین مأموریت دائماً خواستار آزادی بودند.

کلیسای مسیحی مأموریت آسمانی داشت که بتعلیم و راهنمایی و دلداری کلیه ملتها پردازد و بهر قیمتی که تمام شود در پیشرفت آنچه را موجت کمال بشریت میدانست کوشا باشد. این بود که وجود مقدسان و اولیاء الله بتعداد زیاد ضرورت داشت. اولیاء کلیسا نیز مانند فلاسفه قدیم هرگز ادعای نمیکردند که تعلیم آنان ممکن است مبتنی بر یک نظریه غیر طبیعی درباره عالم باشد و یا آنکه راهنمایی آنان فقط در یکی از مراحل پیشرفت بشری بوجه مناسبی بکار آید. علت این امر آن بود که اگر در راه ایمان تزلزلی ظاهر میشد دلیل بوالهوسی و نقصان علم بود. بنابراین حقیقت اشیاء و سعادت هر یک از افراد بشر جز در نقطه ای که کلیسا پس از کلیه تجارب انسانی و مکاشفات آسمانی موفق بتعیین آن شده بود نمیتوانست بدست بیاید و حکم کلیسا قاطع و دائمی بود. بالنتیجه این آزادی کلیسا در انجام مأموریت خود مخالف با هر نوع آزادی فکری و استقلال اصولی افرادو ملل گردید.

موقعیکه این آزادی شرعی محدود بتشیخه کامل رسید خوشی و نشاطی از آن حاصل نشد و بدان عنوان تقدس و تنزه داده شد.

چنانکه میدانیم آن آزادی نیز که فیلسوفان مشرک بوجود آورده بودند سرانجام مایه محدودیت و سختی بود ولی از لحاظ مقررات و انتظامات مذهبی سختگیری در مورد خوشی واقعی نباید باعث تعجب زیاد گردد، زیرا که کلیسا از همان اول کار عیش دنیوی را غیر طبیعی و نامطلوب و مایه درد و ملال شمرده بود. پس بزحمت ممکن بود که انسان لذت و محسنات آزادی باز یافته را درین دنیا بطور کامل درک کند.

اما وجود مقدسان همچون مشعلی بود که گاه بگاه پرتوی ازین سعادت و رستگاری را بر دیگران میافکنند و با آنکه ممکن است محرومیتها و زحمات آنان در نظر ما حقاً بیقاعده و افراط آمیز جلوه کند معیناً باید گفت شکنجه هائی که آنان بخود روا میداشتند نیز مانند طرز زندگی ساده و پر زحمت اهالی اسپارت و یا طریقی که فلاسفه در زندگی خود پیش گرفته بودند از مقام خود بی اثر و ثمری نبود. جسم و روح این اشخاص طوری تغییر مییافت که نظیر آنرا در حال حاضر در روی کره ارض نمیتوان یافت و شرط انصاف

آنست که بدون قصد تقلید از ایشان درباره اعمال انسان اظهار اعجاب و تحسین کنیم. مجملاً آزادی کلاسیک یکنوع آزادی اجباری و تصنعی و یک قسم کمال حقارت آمیزی بود مخصوص طبقه‌ای از اشراف زاهدمنش که در افراد آن شجاعت اخلاقی و تهذیب نفس اندکی با فساد آمیخته شده بود و افراد مذکور بتدریج خود را بسوی نیستی میکشانند.

از آن ادوار بعهد انسان دریافته است که کائنات تا چه اندازه وسیع و بی پایانست و در ضمن خود وی راهراگم کرده است. هیچ بعید نیست که در یکی از این روزها متوجه شویم که آزادی فعلی ما، یعنی در تاریکی و ابهام باینسو و آنسو کشیده شدن، وحشت انگیزترین طرق سلب آزادی است.

در حال حاضر هیچ کاری مطابق میل ما صورت نمیگیرد، مثلاً در حالیکه خواهان صلحیم بجنک میپردازیم و با آنکه نیازمند علم واقعی هستیم عقیده خود را تابع اراده دیگری میسازیم. همچنین در عین اینکه عاشق آتسار هنری هستیم در میان بوالهوسیهها دست و پا میزنیم و با آنکه معتقد باسایش عمومی و برابری مردم هستیم حداعلائی جان کندن را متحمل میشویم تا در عداد میلیونها در آئیم.

با این مقدمات ظاهراً قدما راست میگفته اند که اولاً انسان برای تسلط بر اعمال خود باید سجایا و صفات مشخصی داشته باشد و شخصیت آنها را خوب درک کند و ثانیاً یگانه طریق حصول آزادی بشر عبارتست از آنکه بنحوی از انحاء بتواند حقیقت ذات باری تعالی را درک کند و راه خوشبختی را بیابد.

اما برای درک حقیقت نباید مانند مؤسین مذاهب و یا صاحبان نبوغ عمل کرد، یعنی نباید از طریق حدس حرفی زد و مخالفین را محکوم نمود. طبیعت بشری بسا آنکه تسامح زیادی ثابت است باز هم بمناسبت اینکه مربوط بموجودات زنده میباشد تنوع و اختلاف زیادی پیدا میکند. بدینجهت همه اختلاف نظرهارا نباید مولود جهل و نادانی شمرد بلکه باره‌ای از آنها ممکن است حاکی از فرق عادات و علائق باشد. تصمیمی که فلاسفه کلاسیک و مقامات کلیسایی در مورد آزادی قایل شده بودند و ما اکنون خود را از قید آن رها ساخته ایم بدون تردید بيموقع و نامناسب بود و لو اینکه فرض کنیم یگانه حاصل تجارب ما در راه آزادی آن بوده باشد که بهمان نوع تصمیم برگردیم و تعادلی از همان قبیل برقرار سازیم. بگذار بدین امید باشیم که روزیکه اصول اخلاقی نوینی برقرار میشود مبانی آن از لحاظ علم باوضاع و کیفیات جهان وسیعتر و استوارتر از سابق باشد و مثل اصول قدیمی متکی باستبداد رأی و دقت وسواس انگیز نبوده مانند گفته‌های یکنواخت حکمای از خود پیخبر دوره‌های پیشین نباشد.

ماده تاریخ مرگ دکتر غنی

آقای محمدنخجوانی دانشمند مقیم تبریز در تاریخ مرگ دکتر غنی گفته است:

«ووصل الى الله الفنى»